

برنامه گنج حضور با اجرای پرویز شهبازی  
را در سایت زیر تماشا فرمایید.

[www.parvizshahbazi.com](http://www.parvizshahbazi.com)



# پیغام عشق

قسمت هشتاد و نهم





خانم سارا از برلین



پیام‌هایی را که از داستانِ شتر جوینده دریافت کردم با دوستان  
به اشتراک می‌گذارم:

این داستان در دفتر دوم مثنوی از بیت ۲۹۷۳ آغاز می‌شود.

خلاصه داستان:

یک انسان راستین دنبال شتر گمشده خودش می‌گردد. مردم به او  
نشانه‌های زیادی می‌دهند. او نمی‌داند شترش کجاست اما می‌داند که  
این نشانه‌ها غلط هستند. شتر نماد هوشیاری و اصلِ ما می‌باشد.

در مسیر یک انسان ناراست از روی ستیزه با او همراه میشود. این انسان در ابتدا قصدش این است که از روی طمع سهمی از شتر آن شخصِ راستین به دست بیاورد. اما در طول مسیر آن شخص ناراست هم به یک شترجوینده راستین تبدیل می‌شود و تنهاروی را آغاز می‌کند.

پنجره‌ای به وحدت

پیام شماره ۱: وحدتِ ما با همهٔ انسانها

اینکه همه ما انسانها در طلب شتر گمشده خودمان هستیم. همه ما گمشده‌ای داریم. میخواهیم بدانیم ما کی هستیم. این جستجوی شتر را انسانها در مدارهای متفاوتی انجام می‌دهند.

پیام شماره ۲: آسیب‌ناپذیری ما در راه معنوی

به هوشیاری راستین ما که در حال جستجوی شترش هست هیچ کس نمی‌تواند آسیب بزند. حتی اگر من ذهنی در اطراف ما باشد نمی‌تواند آسیبی به هوشیاری تیز شده و راستین ما وارد کند.

پیام شماره ۳: پذیرش کامل خود و انسانهای دیگر

درک اینکه هیچ نیازی نیست سعی کنیم به کسی چیزی یاد دهیم. هیچ نیازی نیست به خودمان یا انسان دیگری به خاطر اشتباهاتش سرکوفت بزنیم. تنها نیاز این است که چراغ‌های هوشیاری تیز و راستین خود را روشن کنیم و روشن نگه داریم.

پیام شماره ۴: قدرت سکوت و فضاگشایی در تغییر جهان!

ابیات مربوط به این چهار پیام:

مولانا در این ابیات درباره آن انسان ناراست که از روی ستیزه و طمع با شترجوینده راستین همراه شده بود می گوید:

- مثنوی، دفتر دوم، ابیات ۲۹۹۵ الی ۲۹۹۲ -

هر کجا او می دود، این می دود  
از طمع همدرد صاحب می شود



کاذبی با صادقی چون شد روان  
آن دروغش راستی شد ناگهان

آندر آن صحرا که آن اُشتر شتافت  
اُشترِ خود نیز آن دیگر بیافت

چون بدیدش پاد آورد آن خویش  
بی طمع شد ز اُشتران یار و خویش

و در ادامه مولانا از زبان آن شخصِ ناراست که حالا او هم تبدیل شده  
می‌گوید:

– مثنوی، دفتر دوم، ابیات ۳۰۰۵ الی ۳۰۰۳ –

تا نیابیدم، نبودم طالبش  
مس کنون مغلوب شد، زر غالبش

سپئاتم شد همه طاعات، شکر  
هزل شد فانی و جد اثبات، شکر

سپئاتم چون وسیلت شد به حق  
پس مزن بر سپئاتم هیچ دق

پیام شماره ۵: تنهاروی

این مسیر را باید در عمق تنهایی برویم. وقتی پیدا کردیم تازه جوینده می‌شویم و تنهاروی را آغاز می‌کنیم.

پیام شماره ۶: ادامه‌دار بودن مسیر

این تنهاروی وقتی شتر را می‌بینیم و پیدا می‌کنیم تازه شروع میشود و تمام نمی‌شود. این مسیر به هدفی که ذهن تصور کند نمی‌رسد بلکه رونده بودن ادامه دارد.

– مثنوی، دفتر دوم، ابیات ۲۹۹۹ الی ۲۹۹۷ –

او طلبکار شتر آن لحظه گشت  
می نجستش تا ندید او را به دشت

بعد از آن تنهاروی آغاز کرد  
چشم، سویِ ناقه خود باز کرد

گفت آن صادق: مرا بگذاشتی؟  
تا به اکنون پاسِ من می داشتی

این ابیات یک وضعیت به ظاهر متضاد را بیان میکنند. وقتی شتر خودش را پیدا کرد تازه تنهاروی و جستن را آغاز کرد.

و آن زمان شخص صادق برای اولین بار با همراه خودش صحبت می کند و از او می پرسد: چی شده؟ دیگه دنبال من نمیایی!

پس اولین و تنها دفعه ای که او حرف میزند زمانی است که مشکل حل شده و شتر جوینده ناراست هم به صداقت زندگی زنده شده. قبلش هیچ حرفی به او نزده. فقط چراغ حضور خودش را روشن نگاه داشته و کار خودش را ادامه داده. و همچنین پایان ناپذیر بودن مسیر بیان میشود. حالا هر دوی آنها رونده شده اند.

مولانا داستان را به این ختم نمیکند که به یک هدف خاصی رسیدند و جستن تمام شد، بلکه می‌گوید بعد از یافتن شتر و دیدن آن تنهاروی را آغاز کرد.

گویی اینک آن دو شتر جوینده یک هوشیاری هستند که در قالب دو تن، برای همیشه در آسمان رحمت در حال پرواز و اوج گرفتن می‌باشند.

پیام شماره ۷: وقتی شتر جوینده راستین برای من این همه فضاگشایی می‌کند، پس من هم برای انسان‌های دیگر فضاگشایی کنم!

این داستان من را به عنوان شتر جوینده ناراست نشان می‌دهد، که زندگی، مولانا و این برنامه گنج حضور برای او فضاگشایی کرده‌اند و به او اجازه حرف زدن داده‌اند. پس یاد می‌گیرم که من هم وقتی در جامعه با انسان‌هایی مواجه می‌شوم که هیچ وقت روی خودشان کار نکرده‌اند و با این معانی بیدارکننده آشنا نیستند به راحتی فضاگشایی کنم.

و در پایان مولانا اشاره می کند به این که حرف زدن مثل دستگاه اندازه گیری ستارگان که نامش اسطرلاب است می ماند و توان بیان معنی را ندارد. و این باز هم پیام داستان را به یاد می آورد که این حرف زدن نبود که باعث تبدیل آن انسان ناراست شد بلکه معنی و روشنایی حضور یک انسان زنده به زندگی بود که جهان بیرون را تغییر داد.



- مثنوی، دفتر دوم، ابیات ۳۰۱۵ و ۳۰۱۴ -

نُطق، اُسْطُرلاب باشد در حساب  
چه قَدَر داند زِ چرخ و آفتاب؟

خاصه چرخ کی کین فَلَک زو پَره‌ای است  
آفتاب از آفتابش ذَره‌ای است

این داستان در برنامه ۸۳۰ گنج حضور تفسیر شده است.

- سارا از برلین -



خانم مریم از ارنج کانتی



برنامه شماره ۸۳۵

امشب عجبست ای جان گر خواب رهی یابد  
وان چشم کجا خسپد، کاو چون تو شهی یابد

غزل شماره ۵۹۹ از دیوان شمس مولانا:

بیان پدیده ای شگفت و غریب از دید زندگی و تمامی کائنات. پدیده ای  
شگفت و غریب که انسان را به خواب در ذهن و همانیده شدن فرو  
می برد. همچنین بیان عواقب این خواب و اینکه چگونه انسان را به  
استدلال و حيله گری و منفعت طلبی وا می دارد و از زیر سایه زندگی و  
برخورداری از عقل و هدایت آن محروم می کند.

همچو یوسف کش ز تقدیر عجب  
نرتع و نلعب ببرد از ظل اب

مثنوی، دفتر سوم، بیت ۴۱۷

همچنانکه برای یوسف پدیده شگفت انگیز و غریبی اتفاق افتاد. اینکه از زیر سایه خداوند و پدرش بیرون شد.

این پدیده شگفت شامل تمامی انسان‌هاست، اما تنها انسان بیدار و آگاه از نرتع و نلعب یعنی آگاه از گردش و بازی در ذهن می‌داند که این پدیده مورد قبول زندگی نیست. خواب هوشیاری در ذهن پدیده‌ای است که با شناسایی و آگاهی و پرهیز از آن، برطرف شده و کاملاً به اختیار و اراده انسان، در این کار بستگی دارد.

من بنده آن عاشق کاو نر بود و صادق  
کز چستی و شب خیزی از مه کلهی یابد

دیوان شمس، غزل شماره ۵۹۹

انسان عاشق به ذات خود، با قدرت تشخیص و توانایی فضاگشایی خود  
قادر به شناسایی همانیدگی ها و بیرون آمدن از آن و ماندن در این لحظه  
ابدی است.

خرد و حس امنیت و قدرت و هدایت زندگی از آن کسی است که با تسلیم  
و فضاگشایی در برابر اتفاق این لحظه، دردها و همانیدگی ها را با نور  
زندگی شناسایی و با تسلیم و پذیرش و فضاگشایی مورد شفای زندگی  
قرار می دهد.

در خدمت شه باشد، شب همراه مه باشد  
تا از ملا اعلی چون مه سپهری یابد

دیوان شمس، غزل شماره ۵۹۹

انسان عاشق و خوش مذهب، در خدمت زندگی و اراده و خواست او، اراده و خواست زندگی ست. بنابراین با تسلیم و فضاگشایی در اطراف اتفاق این لحظه قضاوت و مقاومت را صفر، و از یاری و هدایت سپاه پنهانی کائنات بهره می گیرد.

انسان عاشق، با یاری آموزشهای معنوی آماده و حاضر برای شناسایی همانیدگی‌هاست و خود را بی‌نیاز از آموزش نمی‌داند، مسئولیت هوشیاری خود را به عهده گرفته و از کوشش ذهنی پرهیز می‌کند.

از مقایسه خود با دیگران پرهیز و با شکر و صبر، ماندن در این لحظه را می‌آموزد.

انسان عاشق با شناسایی و پرهیز از همانیدگی‌ها، با فضاگشایی، یادآور شباهت جنس خود با زندگی شده و آنرا در دیگران شناسایی و امید به زنده شدن را از دست نمی‌دهد.

اندر پی خورشیدش شب رو پی اومیدش  
تا ماه بلند تو با مه شبهی یابد

دیوان شمس، غزل شماره ۵۹۹

با احترام  
مریم از اورنج کانتی





آقای حسام از مازندران



برنامه ۸۳۴، مثنوی دفتر ششم، ابیات ۱۷ و ۱۸

چونکه سرکه سرکگی افزون کند  
پس شکر را واجب افزونی بود

قهر سرکه لطف همچون انگبین  
کین دو باشد رکن هر اسکنجبین

هر چقدر من ذهنی خودمان و دیگران درد می‌ریزند و تحریک می‌کنند ما  
باید به تناسب فضا را باز نگه داریم و پذیرش را بالاتر ببریم.  
دیدن از طریق همانیدگی‌ها و بالا آمدن دردها به واسطه‌ی آنها در ما  
سرکه، و فضاگشایی و تسلیم و شکر، همچون انگبین و شکر است.

انسان فرم است به علاوه انکار فرم.

یعنی یکی این جسم و هر چیز که مربوط به آن است و با حواس مادی قابل درک است و یکی آن فضای بی نهایت و فراوانی که جسم و فرم ما و همه ی چیزها در آن می گنجند و با ذهن قابل توصیف و درک نیست.

جمع این دو با هم به وسیله تعادل زندگی که با خرد و عقل زندگی می آید نه از طریق دیدن با همانیدگی ها پایه و اساس این شربت گوارای این جهان موقت و در حال گذار است که به ما اجازه می دهد زودتر و راحت تر تبدیل شویم و به سوی اصل خود برگردیم و در این راه کمتر جلوی دست و پای ما را می گیرد.

مثنوی، دفتر ششم، بیت ۱۹

انگبین گر پای کم آرد ز خل  
آید آن اسکنجبین اندر خلل

حال یکی از وظایف ما به عنوان امتداد خدا در فرم انسان تعادل در این جهان است و هر چه قدر من ذهنی فردی و جمعی سرک‌های قضاوت و مقاومت و ناشکری ریختند ما شکر عشق، محبت، فراوانی، رواداشت و فساداری می‌ریزیم تا خللی به این شربت وارد نشود که ما را عبوس و گمراه و از مسیر اصلی تبدیل خارج کند و راه توحید را بر ما دشوار و طولانی کند.

ما انگبین را برای خود انگبین نمی خواهیم، ما باید در روابط و  
وضعیت ها تعادل ایجاد کنیم تا به من ذهنی اجازه ندهیم ما را در  
افسانه اش مشغول و زمینگیر و از هدف اصلی وصال با خدا باز بدارد.

مولانا، غزل ۲۹۴۸

تلخی ستان، شکر ده، سیلی بنوش و سر ده  
خندان بمیر چون گل، گر زانگه ارجمندی

ما باید این سر همانیدگی ها را پیش حکم خدا که با اتفاق این لحظه  
می آید قربانی کنیم.

درد انداختن آنها و پرهیز از به مرکز آوردن دوباره آنها را به جان بخریم تا بتوانیم شاد شویم و شادی را در جهان پخش کنیم درست مانند گل که تا لحظه برگشت به اصل خودش که خاک است به عطرافشانی و نوازش چشم‌ها مشغول است.

هیچ غنچه ای نبوده است که باز شود و به گل بنشیند و دوباره بسته شود.

حال که نبات اینگونه است ما که هزاران مرتبه بالاتر از آنیم و زندگی ما را گرامی داشته است و در نیکوترین ساختار آفریده است تکلیفمان معلوم است.

- مثنوی، دفتر اول، بیت ۳۲۱۴ -

علتی بتر ز پندارِ کمال  
نیست اندر جانِ تو ای دُو دلال

ما باید مواظب این پندارِ کامل بودنِ خودمان باشیم که یکی از آفت های  
بزرگ ما در راه تبدیل است.

اینکه ما به خاطر تایید و توجه مردم عیب و ایرادهای خود را بپوشانیم،  
نمی گذارد که ما برای رفع آنها تلاش کنیم و از خردِ زندگی خود را  
محروم کنیم.

انسانی که پندار کمال دارد هر لحظه راه خود و دیگران را می زند. چون خود را کامل و بدون ایراد می داند نمی گذارد زندگی در انداختن همانیدگی ها و آزادی و رهایی کمکاش کند و با این تصویر بی نقصی که از خود نشان میدهد دیگران را هم به گمراهی می کشد در صورتی که انسان آگاه شده از من ذهنی خود هیچ واهمه ای از اعتراف به اشتباهات خود ندارد و با اینکار هم به زندگی اجازه ی کمک به خودش را می دهد و هم با صداقت و تواضع شمع برای هدایت دیگران روشن می کند.



- مثنوی، دفتر اول، ۳۲۱۵ -

از دل و از دیده ات بس خون رود  
تا ز تو این معجبی بیرون شود

مولانا ضمن اینکه ما را به تلاش و کوشش فراوان برای انداختن همانیدگی‌ها فرا می‌خواند می‌گوید این همانیدگی‌های مرکزت و عینک دیدن از طریق آنها همین خونی است که من ذهنی مغرور تو را تغذیه می‌کند اینها باید از روی دل و دیده ات کنار بروند تا من ذهنی به همراه آنها از درونت بیرون برود چون دیگر چیزی ندارد که بخواهد در درونت با آن تغذیه شود.

- مثنوی، دفتر اول، بیت ۳۲۱۶ -

عَلَّتْ اِبْلِيسَ اَنَا خَيْرِي بُدَّةٌ سَت  
وَيْنَ مَرَضٍ دَرِ نَفْسٍ هَرِ مَخْلُوقِ هَسْت

همه ی انسانها من ذهنی دارند و این مرض خود بینی و غرور از فعالیت  
من ذهنی در ماست.

این بیماری است که در اثر مقایسه و ستیزه در درون ما انسانها به وجود  
آمده است پس باید در جهت عکس آن یعنی تسلیم و پذیرش به زندگی  
اجازه دهیم تا این مرض ما را درمان کند.

ارادتمند شما  
حسام مازندران



خانم افسانه از اصفهان



با درود خدمت جناب شهبازی و عزیزان گنج حضور،

داستان نصیحت کردن شاه، پسران را که وارد قلعه نشوید، آنها این پند را بی اهمیت پنداشتند و وارد قلعه شدند، آنچنان گرفتار و دردمند شدند که در اثر درد زیاد متوجه شدند نصیحت پدر درست بوده و آنها گوش نکردند.

اگر این پند پدر را آویزه گوش می کردند، لازم نبود اینقدر درد بکشند تا درد آنها را بیدار کند.

و این داستان همه انسان ها است، وقتی به جهان می آیند پس از مدتی کوتاه اگر آموزش درست در اختیار آنها قرار بگیرد و آنها گوش کنند لازم نیست آنقدر به درد بیفتند.

شاه به پسران آموزش داد ولی آنها آن را جدی نگرفتند، چون عقل من  
ذهنی در آنها خود را کامل می دانست، سخنان پدر را پیش پا افتاده  
پنداشتند. اگر در دوران کودکی از من ذهنی آنها را آگاه کنیم، چونکه  
من ذهنی خیلی خود را در آنها مستقر نکرده گوش می دهند و عمل می کنند  
و به درد نمی افتند.

- مثنوی، دفتر ششم، بیت ۳۷۷۸ -

ز امر شاه خویش بیرون آمدیم  
با عنایات پدر یاغی شدیم

شاه به پسران گفت هر جا می خواهید با شادی بروید ولی وارد این قلعه هوش ربا که من ذهنی است نشوید که دردهای زیادی به شما وارد خواهد کرد. در آنجا نقش های زیادی است که شما را جذب خود می کند و این کار بسیار خطرناک است.

- مثنوی، دفتر ششم، ابیات ۳۶۳۵ الی ۳۶۳۳ -

هر کجاتان دل کشد وارد شوید  
فی امان الله، دست افشان روید

غیر آن قلعه، نامش هوش ربا  
تنگ آرد بر کله داران قبا

الله الله زان در ذات الصور  
دور باشید و بترسید از خطر

ما به جهان آمدیم کسی به ما نگفت فریفته دنیا نشوید، هر چه در جهان  
می بینید در مرکزتان نگذارید چون آنها از بین می روند و تو برای از دست  
دادن آنها درد خواهی کشید، مریض خواهی شد.

ولی پدر و مادر هر چه بیشتر بهتر را یاد دادند. هر چه در جهان توجه ما را  
دزدید، در مرکزمان قرار دادیم و آن را قسمتی از خود دانستیم.

من ذهنی جهان را از دید مادیات و جسم می بیند ولی کسانی که مرکز  
عدم دارند به هر شش جهت دنیا نگاه کنند، حضور خدا را در آنجا  
می بینند. خدا فرموده، به هر طرف روی کنید همان جا ذات الهی است.

– مثنوی، دفتر ششم، ابیات ۳۶۴۰ و ۳۶۴۳ –

بهر دیده روشنان، یزدان فرد  
شش جهت را مظهر آیات کرد

از قدح گر در عطش آبی خورید  
در درون آب، حق را ناظرید



حتی در کاسه پر از آب که می نوشی اگر مرکز عدم داشته باشی خدا را  
می بینی.

- مثنوی، دفتر ششم، بیت ۳۶۴۴ -

آنکه عاشق نیست او در آب در  
صورت خود بیند ای صاحب نظر

کسی که من ذهنی دارد در آب به جز صورت خود چیز دیگری نمی بیند  
چون هوشیاری جسمی دارد.

- مثنوی، دفتر ششم، بیت ۳۷۷۹ -

سهل دانستیم قول شاه را  
وان عنایت های بی اشباه را

خدا فرمود وارد ذهن پر نقش و نگار نشوید ما اهمیتی ندادیم در نتیجه  
عنایات خدا که بی نهایت شادی، آرامش، عقل، قدرت، هدایت، حس  
امنیت و هزاران برکات دیگر که در جهان نظیر ندارد بر روی ما قطع شد.

- مثنوی، دفتر ششم، بیت ۳۷۸۰ -

نک در افتادیم در خندق همه  
کشته و خسته بلا از ملحمه

همه ما در خندقی به نام من ذهنی افتادیم، در حالی که هیچ جنگی  
نکردیم ولی زخمی شدیم، توان نداریم و در ذهن مردیم.

- مثنوی، دفتر ششم، بیت ۳۷۸۱ -

تکیه بر عقل خود و فرهنگ خویش  
بودمان تا این بلا آمد به پیش

چون به عقل و دانش من ذهنی تکیه کرده بودیم و می دانم گفتیم این  
بلاها سر ما آمد.

در من ذهنی فکر کردیم هیچ مرض و عیبی نداریم، چون من ذهنی و  
دردهایش را طبیعی می دانستیم.

- مثنوی، دفتر ششم، بیت ۳۷۸۳ -

علت پنهان کنون شد آشکار  
بعد از آنکه بند گشتیم و شکار

دردها بر ما چیره شد، فکرها ما را اسیر کردند، جسم ما بیمار شد، تا فهمیدیم این من ذهنی که، مثل موش خود را پنهان کرده بود مسبب تمام بلاها است.

فهمیدم یک لحظه مرکز عدم بهتر از سالها عبادت و دعا بدون حضور خدا است.

تا زمانی که آنقدر حضورم قوی نشده از هر چیز در جهان پرهیز می کنم که به مرکزم نیاید.

- مثنوی، دفتر ششم، بیت ۴۹۶ -

چون نباشد قوتی پرهیز به  
در فرار لا یطاق آسان بجه

- مثنوی، دفتر ششم، ابیات ۵۳۰ و ۵۳۱ -

گفت: مفتی ضرورت هم تویی  
بی ضرورت گر خوری مجرم شوی  
ور ضرورت هست هم پرهیز به  
ور خوری باری ضمان آن بده

با سپاس فراوان، افسانه از اصفهان



خانم مهردادخت از چالوس



با عرض سلام و ارادت خدمت شما بزرگوار و همه اعضای عزیز خانواده گنج حضور.

مطالبی از سخنان آقای شهبازی در برنامه ۸۳۳:

چه موقع ریش گاو داریم یا با حماقت عقل من ذهنی فکر و عمل می کنیم؟ 

(۱) اگر به خواب ذهن برویم و مرتب برای فکر و عمل من ذهنی مان به جای مشیت و لگد، مفرش و بالین پهن کنیم. یعنی اجازه دهیم به جای خرد الهی من ذهنی ما فکر و عمل کند.



(۲) موقعی که همانیدگی ها به خطر افتند و ما خشمگین شویم و ناظر ذهنمان نباشیم.

(۳) تا وقتی که مرتب مانع و مسئله و دشمن می سازیم و در حال خون جگر خوردن هستیم.

(۴) وقتی عاشق چیزهای آفل دنیایی می شویم و تا آنها را نداشته باشیم آرام و قرار نداریم.

(۵) وقتی هیچ شکال و فساری (بند و محدودیتی) برای همانیده شدن نداریم و مرتب با چیزهای جدید هم هویت می شویم.

۶) قیل و قال ذهنی با خود و دیگران داشته باشیم، یعنی حرف همانیدگی‌ها را بزنیم. این ریش گاو هست.

۷) دردها و باورهای کهنه را با خود حمل کنیم و از دیگران رنجش داشته باشیم.

۸) مسئولیت اشتباهات خود را نپذیریم و به گردن دیگران بندازیم.

۹) توقع داشته باشیم که وضعیت‌های بیرونی ما درست و خوب باشند درحالی‌که درون ما آینه نیست و زنگار همانیدگی‌ها رویش را پوشانده است.

۱۰) به ماندن در من ذهنی و نیمه راه تکامل هوشیاری ادامه دهیم. یعنی به حالت خاک و گل مسخ شویم و به هوشیاری اصیل خود تبدیل نگردیم که این همان در اسفلین یا پایین ترین سطح ماندن هست و ریش گاو است.

۱۱) شک، مقایسه، تقلید، حرص و شهوت دنیایی داشته باشیم.

۱۲) در ذهن سبب سازی کنیم یعنی سبب ها را عامل بدبختی خود بدانیم. و این دید من ذهنی است.

۱۳) عاشق جزو باشیم و از عشق کل محروم بمانیم و بنده‌ی غیر شویم.  
یعنی از من های ذهنی دیگر کمک بخواهیم. این ریش گاو هست چون  
نشانه ضعف ماست.

۱۴) بخواهیم جهان را از خود پر کنیم و قدرت نمایی کنیم. یا هر چیز و  
هر کس را زیر نفوذ خود بگیریم.

و در پایان تنها راه حل رهایی از این ریش گاو من ذهنی، عدم کردن  
مرکز مان با تسلیم و پذیرش اتفاق لحظه همراه با رضا و پرهیز هست. و  
آن وقت خدا به ما کمک می کند. چون نور خورشیدش بر برفهای ما که  
همانیدگی ها هستند می تابد و آنها را آب می کند.

و شرار عشقش در دل ما ، تمام شراره های من ذهنی را نابود می کند. و آن تخیل یا خیالات موهومی ما را که با زهراب همراه است، تبدیل به حکمت و خرد کرده و زندگی ما را شیرین و پر از آرامش و شادی بی سبب می کند. حتی آن شک و تردید من ذهنی ما را هم به یقین تبدیل می کند. این یعنی زنده شدن به خدا.


کمال تشکر از شما و همه همکارانتان و کودکان عشق و سایر عزیزان را دارم.

مهردخت از چالوس



با سپاس از بینندگان گنج حضور بابت ارسال پیغام‌های معنوی خود





برنامه گنج حضور با اجرای پرویز شهبازی  
را در سایت زیر تماشا فرمایید.

[www.parvizshahbazi.com](http://www.parvizshahbazi.com)

